عدالت اجتماعى در نهج‏ البلاغه زمينه ‏ها، موانع و دستاوردها

معرفت سال بيستم ـ شماره 171 ـ اسفند 1390، 93ـ110

عدالت اجتماعى در نهج ‏البلاغه زمينه ها، موانع و دستاوردها

على‏اصغر احمدى\*

چكيده

عدالت اجتماعى به معنى «بهره‏مندى همه افراد از امكانات موجود در يك جامعه به تناسب ظرفيت‏ها» آرزوى تمام رهبران، انديشوران و آزادگان جهان از گذشته تا حال بوده است. براى تحقق عملى اين آرزوى شيرين، چاره‏اى جز شناسايى مقدمات و مسائل ضرورى آن نيست.

مقاله حاضر، چگونگى بهره‏مندى همه مردم از امكانات عمومى را در قالب بيان «زمينه‏ها»، «موانع» و «دستاوردهاى» عدالت اجتماعى با نگاه محورى به نهج‏البلاغه دنبال مى‏كند. استخراج بهترين طرح‏ها و راهبردى‏ترين انديشه‏ها در خصوص چگونگى عملياتى‏كردن عدالت اجتماعى از موثق‏ترين متون دينى شيعى، يعنى نهج‏البلاغه، مهم‏ترين هدف اين نوشته است. پژوهش حاضر مبتنى بر تحقيقات كتابخانه‏اى با نگاه متمركز به كتاب شريف نهج‏البلاغه و شروح و كتب معتبر مرتبط با آن است كه در حقيقت جنبه توصيفى ـ تحليلى دارد. با اين‏همه به سبب ماهيت گزارشى بحث، جهت توصيفى آن بر جنبه تحليلى غلبه دارد. ظرفيت بسيار بالاى نهج‏البلاغه در بيان حساس‏ترين مسائل و نشان دادن بخشى از حركت‏هاى مديريتى عدالت‏محور حضرت على عليه‏السلام در دوران حكومت، محورهاى عمده اين تحقيق به شمار مى‏آيد.

كليدواژه‏ها: عدالت، عدالت اجتماعى، امام على عليه‏السلام، نهج‏البلاغه.

مقدّمه

شايد بهترين تعريف عدالت اجتماعى اين باشد: «عدالت اجتماعى يعنى بهره‏مندى همه افراد جامعه با توجه به ظرفيت‏واستعدادشان‏ازامكانات‏عمومى‏موجوددرجامعه.»369

درباره عدالت اجتماعى در نهج‏البلاغه كتاب‏ها، مقاله‏ها و سخنرانى‏هايى، به ويژه بعد از انقلاب اسلامى، موجود است كه با وجود پرداختن به بخش‏هايى از ابعاد عدالت اجتماعى، داراى جامعيت لازم و روش نو و علمى نيستند370 و گويا در خصوص پژوهش حاضر كتاب يا حتى مقاله مستقل جامع و كاملى وجود ندارد. بنابراين، تحقيق پيش‏رو مى‏تواند سهمى در برطرف كردن كاستى موجود در اين موضوع داشته باشد.

عدالت اجتماعى يك بحث فراگير هميشگى است. از روزى كه بشر به ضرورت جنبه اجتماعى زندگى انسان پى برده تا حال، دغدغه عدالت اجتماعى داشته است. اگر قرار باشد اين نوع عدالت در جامعه تحقق يابد بايد لوازم آن فراهم و موانع آن برطرف گردد. چه كسى براى بيان «زمينه‏ها» و «موانع» عدالت اجتماعى شايسته‏تر از امام على عليه‏السلام كه عملاً درگير اجراى آن بود و به تمام پيچ‏وخم‏هاى آن آگاهى داشت و مى‏دانست با اجراى اين آرزوى فرو كوفته در طول تاريخ، چه آثار و بركاتى در جامعه پديد مى‏آيد؟

از يك طرف بحث عدالت اجتماعى كاملاً جدى و ضرورى روز است و از طرف ديگر گزارش محتواى آن، برگرفته از اقيانوس نهج‏البلاغه است و اين يعنى دو چندان شدن اهميت بحث.

مقاله پيش‏رو به پرسش‏هاى زير (سه سؤال اصلى و سه سؤال فرعى به ترتيب) پاسخ مى‏دهد:

1. براى برقرارى عدالت اجتماعى، چه زمينه‏هايى لازم است؟

2. در تحقق عدالت اجتماعى چه موانعى وجود دارد؟

3. نتايجى كه تحقق عدالت اجتماعى در حوزه‏هاى گوناگون اجتماعى به بار مى‏آورد، كدام‏اند؟

4. آيا در تحقق عدالت اجتماعى و زمينه‏سازى براى آن فقط حاكمان و رهبران نقش دارند؟

5. سهم مردم در زمينه‏سازى عدالت اجتماعى چقدر است؟

6. حكومت و مردم چگونه مى‏توانند در تحقق عدالت اجتماعى، مانع ايجاد كنند؟

تحقيق حاضر با طرح سه محور كلى «زمينه‏ها»، «موانع» و «دستاوردها» به پرسش‏هاى پيش‏گفته و برخى مسائل ضمنى و فرعى پاسخ مى‏دهد و به تبيين هريك از اين عناوين با محوريت نهج‏البلاغه مى‏پردازد.

زمينه‏هاى اجراى عدالت اجتماعى

زمينه‏هاى تحقق عدالت به دو دسته كلى و محورى تقسيم مى‏شوند:

الف. زمينه‏هاى مشترك؛

ب. زمينه‏هاى مختص.

اكنون به شرح هريك از دو زمينه مزبور مى‏پردازيم.

الف. زمينه‏هاى مشترك تحقق عدالت اجتماعى

منظور از زمينه‏هاى مشترك تحقق عدالت اجتماعى، زمينه‏هايى است كه هم مردم و هم زمامداران در آن سهيم‏اند.

1. ترك هوا و هوس و خواسته‏هاى نفس: خاستگاه تمام انحرافات انسان از نفس اوست و اين نفس تا زمانى كه تعديل نشود، هرگز انسان نبايد انتظار صلاح و فلاح داشته باشد. عدالت در مرحله اجرا، امر مستقيمى است كه به حال و هواى مستقيم و بدون انحراف نياز دارد. براى همين است كه امام على عليه‏السلام در معرفى بهترين بنده خدا، ضمن بر شمردن صفات گوناگون به صفت عدالت نيز اشاره مى‏كند و مى‏فرمايد: «قَد اَلزَمَ نَفسَهُ العَدلَ»؛ يعنى داد را به خود گماشته، به بيان روان‏تر خود را ملزم به داد كرده، سپس نخستين گام رسيدن به عدل را دورى از هوا و هوس معرفى فرموده است: «فَكانَ اَوَّلَ عَدلِهِ نَفيُ الهَوى عَن نَفسِهِ.»371

علّامه محمدتقى جعفرى در شرح نهج‏البلاغه ذيل اين كلام شريف مى‏نويسد: «معناى اين جمله چنين است كه بدون شناخت قانون موجوديت خويشتن و به كار بردن آن، چگونه مى‏توان دم از عرفان زد. عدالت كه اساسى‏ترين عنصر كمال آدمى است چيزى نيست كه از خارج از وجود او بر او وارد شود، بلكه عبارت است از شناخت قانون موجوديت خويشتن و به كار بردن آن.»372 ايشان در ادامه مى‏افزايد: «كسى كه هنوز به شناخت و عمل مزبور توفيق نيافته است، حق ادعاى عرفان مثبت را ندارد. چنان‏كه كسى كه هنوز نتوانسته است درباره خويشتن عدالت بورزد، كه اين عدالت بدون بركنار شدن از هواهاى نفسانى امكان‏ناپذير است، چگونه مى‏تواند درباره ديگران عدالت نمايد.»373

ابن‏ميثم در ذيل جمله مذكور از نهج‏البلاغه، ملكه بودن عدالت را بيان مى‏كند و مى‏نويسد: «چون عدالت ملكه‏اى است كه از ملكه حكمت، عفت و شجاعت ناشى مى‏شود و عرفا جانشان را به عبادت و غير آن راضى مى‏كنند تا به اين ملكات اخلاقى دست يابند، بنابراين (شخص عارف) براى به دست آوردن چنين ملكاتى خود را به عدالت وامى‏دارد.»374 آن‏گاه به گونه‏اى بسيار عالمانه و محققانه درباره علت اينكه مولاى متقيان، نخستين گام عدالت را نفى هوا و هوس معرفى فرمودند، مى‏گويد:

وقتى عدل در قوه شهوانى ـ كه همان عفت است نه كم‏شهوتى و نه شهوت زياد ـ به سبب فراوانى موارد شهوت و ميل زياد انسان به طرف آن، دشوارتر از ساير قوى است و به همين علت، اكثر امور نهى شده در دين همين امور شهوانى است، بنابراين، مقتضاى مدح (بهترين بنده) اين بود كه با ذكر نفى هوا و هوس از نفس خود، آغاز نمايد و نيز نخستين چيزى كه سالك در تكميل قوه علمى خود آغاز مى‏كند، اصلاح قوه شهوانى است (تا بدين‏وسيله) در اجراى حدود الهى احتياط كند و از آن حدود در امورى چون خوردن، نكاح، كسب يا غيره تجاوز ننمايد.375

از عبارت «فكانَ اَوَّلَ عَدله نَفيُ الهَوى عَن نَفسه» برداشت مى‏شود: كه لازمه تحقق عدالت فردى و اجتماعى، تحقق عدالت اخلاقى و نيز پيش‏زمينه عدالت اجتماعى، عدالت فردى است.

2. تحقق حكم درباره خود: هر كس از عدالت دم مى‏زند و از ديگران رعايت عدالت را انتظار دارد، ابتدا بايد از خود شروع نمايد حتى اگر به ضرر او و خانواده و نزديكانش بينجامد. امام على عليه‏السلام در نكوهش طلحه و زبير كه از آن حضرت مطالبه حق مى‏نمودند، مى‏فرمايند: «... وَ انَّهُم لَيَطلُبُونَ حقا هُم تَرَكُوهُ»؛376 آنان حقى را مى‏خواهند كه خود رها كردند. سپس امام عليه‏السلام در ادامه، جان كلام را درباره آنها اين‏گونه بيان مى‏كنند: «وَ إِنَّ اَوَّلَ عَدلِهِم لَلحُكمُ عَلى أنفُسِهِم»؛ نخسيتن گام كه بايد در راه عدالت بردارند، آن است كه خود را محكوم شمارند.

3. جديت و تلاش: اميرمؤمنان على عليه‏السلام در خطبه بيست و نهم نهج‏البلاغه مردمان غيرجدى و مرده‏صفت را اين‏گونه توصيف مى‏كنند: «سخنانتان تيز چنان‏كه سنگ خاره را گدازد و كردارتان كند، چنان‏كه دشمن را درباره شما به طمع اندازد. در بزم، جوينده مردِ ستيزيد و در رزم، پوينده راهِ گريز... بهانه‏هاى نابخردانه مى‏آوريد و چون وامدارى كه پى در پى مهلت خواهد، امروز و فردا مى‏كنيد.» سپس حضرت گويا در نتيجه‏گيرى در ادامه مى‏فرمايند: «لايُدرَكُ الحَقُّ الا بالجدّ»؛ حق جز با كوشش به دست نيايد.

علّامه جعفرى در تبيين اين عبارت نهج‏البلاغه مى‏نويسد: «كسى كه خود را بفريبد، كسى كه با جدى‏ترين واقعيت زندگى كه حق است شوخى كند، به طور قطع جان خود را گم كرده است. هيچ كسى جز خود انسان نمى‏تواند جان گمشده خود را پيدا كند. حق يك واقعيت شوخى‏ناپذير است كه جز با جديت حياتى نمى‏توان آن را دريافت؛ چنان‏كه خود حيات واقعيتى است كه اگر حقيقتش درك نشود، نمى‏توان ادعاى برخوردارى از آن نمود... .»377

امام على عليه‏السلام در نامه‏اى به اسودبن قطيبه حاكم حلوان378 چند توصيه اخلاقى و اجتماعى به او بيان مى‏كنند، از جمله مى‏فرمايند: «از جمله حق‏ها كه بر توست اين است كه به اندازه توانت در كار رعيت بكوشى.»379

4. وحدت و آرامش جامعه: اميرمؤمنان عليه‏السلام در نامه‏اى كه به مردم شهرها در مورد جريان صفين نوشتند، ابتدا به اشتراكات ميان خود و مردم شام پرداختند، آن‏گاه تنها راه را براى احقاق حق و عدالت، دورى از درگيرى و ستيزه معرفى فرموند. در آن نامه آمده است:

چنين مى‏نمود كه پروردگار ما يكى است و پيامبرمان يكى و دعوت ما به اسلام يكسان است. در گرويدن به خدا و تصديق پيامبر او يكديگر را تقصير كار نمى‏شماريم و افزون از آن را از هم چشم نمى‏داريم جز اختلاف در خون عثمان كه ما از آن بركناريم. گفتيم بياييد تا امروز با خاموش ساختن آتش پيكار و آرام كردن مردمان، كارى را چاره كنيم كه پس از درگيرى، جز آن نتوان. تا كار استوار شود و اطراف آن فراهم آيد و ما بتوانيم حق را به جاى آن برگردانيم.380

در شرح نهج‏البلاغه ابن ابى‏الحديد ذيل اين بخش از نامه آمده است: «حضرت عليه‏السلام فرمود: به آنها گفتيم بياييد تا الآن با كنار گذاشتن سلاح و جنگ، اين آتش را خاموش كنيم تا پايه‏هاى خلافت من شكل بگيرد و اين شائبه‏هايى كه كار را بر من تيره و تار كرده است، برطرف شود و جمعيت مردم يكپارچه گردد؛ آن‏گاه من براى پيگيرى جريان قتل عثمان و قاتلان او مى‏توانم اقدام كنم كه (متأسفانه) آنها تنها ستيز و جنگ را انتخاب كردند.»381

5. رعايت حقوق يكديگر: خطبه دويست و شانزدهم نهج‏البلاغه كه حضرت امير عليه‏السلام آن را در صفين ايراد فرموده‏اند، شايد تنها خطبه‏اى باشد كه تماما بر محور حق و حقوق والى بر مردم، مردم بر والى، حقوق مردم نسبت به يكديگر و چگونگى مطالبه و تحقق آن دور مى‏زند. در قسمتى از اين خطبه كه حضرت آثار رعايت حقوق متقابل والى و مردم را برمى‏شمارند، به برپايى عدالت اين‏گونه اشاره مى‏فرمايند: «پس چون رعيت حق والى را بگزارد و والى حق رعيت را به جاى آرد، حق ميان آنان بزرگ مقدار شود و نشانه‏هاى عدالت بر جا... .»

اگر «حق»، را سلطه‏اى بدانيم كه دارنده آن بر امرى دست يافته، برطرف ديگر (من عليه الحق) ايجاد تعهد مى‏كند.382 و عدالت به معناى بخشيدن اين سلطه و شايستگى به هر فرد مستحق آن در نظر گرفته شود، بى‏شك حق و عدالت رابطه‏اى بسيار تنگاتنگ با يكديگر مى‏يابند؛ به گونه‏اى كه حق زمينه عدالت را فراهم مى‏كند و عدالت نتيجه رعايت حق به شمار مى‏آيد. يكى از حقوق‏دانان درباره رابطه حقوق و عدالت مى‏نويسد: «حقوق و عدالت دو همزاد تاريخى‏اند. دو مفهوم حقوق و عدالت، در عين حال كه با هم پيوند نزديك دارند، از هم جدا شده‏اند. به بيان ديگر، نظمى كه به وسيله حقوق برقرار مى‏شود، پيوسته در حال حركت و تحول است و به سوى كمال مى‏رود؛ كمالى كه غايت آن، عدالت و نيكى است.»383

مقام معظم رهبرى درباره يگانگى حق و عدل مى‏فرمايد:

وقتى كه مى‏گوييم در على‏بن ابى‏طالب عدالت وجود دارد، معناى ابتدايى‏اش كه هر كسى از آن درك مى‏كند، اين است كه او در جامعه، عدالت اجتماعى برقرار مى‏كرد. اين عدل است اما عدلِ بالاتر، توازن است: «بالعَدل قامَت السَّموات و الارَض». آسمان و زمين بر اساس عدل‏اند؛ يعنى همين توازن در آفرينش حق همين است. عدل و حق در نهايت يك چيزند و يك معنا و يك حقيقت دارند. در زندگى اميرالمومنين عليه‏السلام، خصوصيات مظهر عدل و توازن است. همه چيزهاى خوب در جاى خود در حد اعلاى زيبايى حضور و وجود دارند.384

6. احساس مسئوليت و تعهد و دردمندى در برابر ظلم: در حديثى از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آمده است: «هر كس مظلوميت فردى را بشنود كه از جامعه اسلامى، كمك طلب مى‏نمايد ـ چه مسلمان چه غيرمسلمان ـ و جواب مثبت و سودمندى به او ندهد، از حوزه اسلام، كاملاً بيرون است.»385

امام على عليه‏السلام در خطبه‏اى پس از بيان اهميت جهاد و تبعات منفى ترك آن و گله از مردم به سبب نپذيرفتن فرمانش براى جنگ با معاويه، به جريان غارت و تجاوز گسترده معاويه به شهر انبار اين‏گونه اشاره مى‏فرمايند: «شنيده‏ام مهاجم به خانه‏هاى مسلمانان و كسانى كه در پناه اسلام‏اند درآمده، گردنبند و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن دست و پاى زنان به در كرده است، «فَلَو اَنّ امرا مُسلما ماتَ مِن بَعدِ هذا اسفا ما كانَ بهِ ملوما بَل كانَ بهِ عندى جَديرا»؛ اگر از اين پس مرد مسلمانى از غم چنين حادثه‏اى بميرد، چه جاى ملامت است كه در ديده من شايسته چنين كرامت است.»386

ب. زمينه‏هاى مختص تحقق عدالت اجتماعى

منظور از زمينه‏هاى مختص، زمينه‏هايى است كه به طور مشخص به حاكم يا مردم مربوط مى‏شود. زمينه‏هاى مختص خود به دو دسته تقسيم مى‏شود: زمينه‏هاى مختص به مردم، و زمينه‏هاى مختص به حاكم و زمامدار. اكنون به شرح هريك از اين دو بخش مى‏پردازيم.

زمينه‏هاى ويژه مردم:

1. خوددارى نكردن مردم از گفتن حرف حق و مشورت با حاكم: نقش مردم در تمام فعاليت‏هاى اجتماعى، مهم و كارساز است. از بين نقش‏هاى گوناگون مردم براى تقويت اركان نظام حكومتى، نقش مشورتى پررنگ‏تر و جدى‏تر است. از اين‏رو حضرت امير عليه‏السلام در خطبه دويست و شانزده نهج‏البلاغه درباره اين نقش مؤثر مردم مى‏فرمايند: «فَلا تَكُفُّوا عَن مَقالَةٍ بحَقٍّ اَو مَشوَرَةٍ بعَدل»؛ پس، از گفتن حق يا رأى‏زدن در عدالت باز نايستد.

ابن ابى‏الحديد در ذيل اين بخش از خطبه حضرت امير عليه‏السلام مى‏نويسد: «قد ورد فى المشورة شى‏ء كثير»؛387 قال‏اللّه تعالى: «وَ شاورهُم فى الاَمر.» (آل‏عمران: 159)

على عليه‏السلام به پيروى از رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از كسى كه نظرى برخلاف آن حضرت داشت، مى‏خواست تا نظرش را اعلام نمايد. نمونه‏اش نظر ابن‏عباس است كه به آن حضرت پس از بيعت مسلمانان با ايشان گفته بود: اى اميرمؤمنان! كار خلافت كار دشوارى است و مردم به دنبال فتنه‏اند. از اين جهت حكومت بصره را به طلحه، حكومت كوفه را به زبير و حكومت شام را به معاويه بده و اين فتنه را خاموش كن. حضرت با اينكه پاسخ دادند «پناه بر خدا از اينكه دينم را به دنياى ديگران، فاسد كنم و از بين ببرم»،388 به ابن‏عباس فرمودند: «لَكَ أَن تُشيرَ اليَّ و أَرى»؛389 بر تو لازم است كه نظر مشورتى خود را به من بگويى.

روسو در اين زمينه مى‏نويسد: «آن روزى كه كسى بگويد كارهاى دولت به من مربوط نيست، بايد يقين كرد كه آن دولت از بين رفته است.»390

2. همكارى مردم با حكومت در احقاق حق: اميرمؤمنان عليه‏السلامدر مقام يك سياستمدار عادل و ديندار، براى اينكه پايه‏هاى حكومت اسلامى را محكم كنند، به حضور مردم بسيار ارزش مى‏نهند. ايشان در كلامى براى ريشه‏كنى ظلم و فساد و برپايى حق و عدالت، آشكارا از مردم يارى مى‏طلبند و مى‏فرمايند: «اَيُّها النّاس أَعينُونى على أَنفُسكُم...»؛ اى مردم! مرا بر كار خود يار باشيد ـ و فرمانم را پذيرفتار ـ به خدا سوگند كه داد ستمديده را از آنكه بر او ستم كرده بستانم و مهار ستمگر را بگيرم و به ناخواه او تا به آبشخور حق كشانم.391

در خطبه دويست و پنجم نهج‏البلاغه نيز در اين‏باره آمده است: «خدا بيامرزد كسى را كه حقى ببيند و يارى آن كند يا ستمى بيند و آن را بازگرداند و خداوند حق را ياور بود تا حق را بدو برساند.»

اينكه از نقش تعيين‏كننده مردم در پيشبرد اهداف حكومت سخن گفته مى‏شود، هرگز به معناى همه‏كاره بودن مردم نيست؛ همان چيزى كه متفكرانى چون مونتسكيو از آن به عنوان فساد حكومت دموكراسى ياد مى‏كنند. مونتسكيو در اين‏باره مى‏نويسد: «اصول حكومت دموكراسى در دو موقع فاسد مى‏شود: اول وقتى كه روح مساوات را از بين ببرند؛ دوم وقتى كه روح مساوات را به حد افراط برسانند و هر كس بخواهد با زمامداران و رجال و بزرگان كه كشور را اداره مى‏كنند، مساوى بشود. در صورت اخير ملت نمى‏خواهد اختياراتى را كه به رجال داده محترم بشمارد و نمى‏خواهد اطاعت بكند. وقتى روح مساوات به حد افراط برسد، ملت تصميم مى‏گيرد تمام كارها را خودش بكند، مى‏خواهد به جاى قوه مقننه مشاوره كند، قضات را از حقوقشان محروم نمايد، به جاى قوه مجريه و زمامداران، قوانين را اجرا و امور را حل و فصل كند.»392

زمينه‏هاى ويژه رهبر و حاكم:

1. تعيين شرح وظايف مديران وكارگزاران: بارزترين نمونه براى شرح وظايف مديران حكومت، نامه مفصل امام على عليه‏السلام به مالك‏اشتر است كه حضرت در آن، از صدر تا ذيل، به نوعى به تشريح وظايف مديران حوزه‏هاى گوناگون سياسى، اقتصادى، قضايى و فرهنگى مى‏پردازند. در همان ابتداى نامه مزبور، حضرت وظايف مالك‏اشتر را در چهار عنوان كلى بيان مى‏فرمايند: «فراهم آوردن خراج؛ پيكار كردن با دشمنان؛ سامان دادن به كار مردم؛ آباد كردن شهرها»393 اين چهار وظيفه را در حقيقت مى‏توان اهداف عالى حكومت اسلامى قلمداد كرد. حضرت در بخش پايانى همين نامه، دوباره مالك را به اجراى تك‏تك دستورها و شرح وظايف ابلاغ شده در طول نامه فرامى‏خوانند و با قاطعيت مى‏نويسند: «بر تو واجب است به خاطر داشتن آنچه بر واليان پيش از تو رفته است، از حكومت عدلى كه كرده‏اند و سنت نيكويى كه نهاده‏اند، يا اثرى كه از پيامبر ما به جاست يا واجبى كه در كتاب خداست. پس اقتداكنى‏بدانچه ديدى كه ما بدان رفتار كرديم و بكوشى در پيروى آنچه‏در اين‏عهدنامه بر عهده تو نهاديم. و من در آن حجت خود را بر تو استوار داشتم تا چون نفس تو خواهد در پى هواى خود برود، تو را بهانه‏اى نبود.»

2. رعايت مساوات و ايجاد فرصت‏هاى برابر ميان مردم: در نهج‏البلاغه فراوان به توصيه‏هاى حضرت على عليه‏السلامدرباره رعايت مساوات برمى‏خوريم. در نامه پنجاه و نهم آمده است: «فَليكُن اَمرُ النّاسِ عندَكَ فى الحَقِّ سَواءً فَانَّه لَيس فى الجَور عوَضٌ من العَدل»؛ پس كار مردم در آنچه حق است نزد تو يكسان‏باشد، كه‏ستم‏راباعدل عوض ندهند.

صاحب منهاج البراعه ذيل نامه پنجاه و نهم نهج‏البلاغه كه حضرت آن را براى حاكم حلوان نوشته‏اند، ابتدا تاريخچه حلوان را مى‏آورد، آن‏گاه مقصود دقيق حضرت را از عبارت «فليكن امر الناس عندك فى الحق سواءً...» اين‏گونه بيان مى‏كند: «... امام به حاكم حلوان دستور مى‏دهد كه حقوق را نسبت به همه مردم، چه مسلمان چه غيرمسلمان، به طور مساوى رعايت كند و به او هشدار داد كه ستم به هر شكلى كه باشد باعث تقويت اسلام و جايگزين عدالت نمى‏شود آنچنان‏كه عمريون فكر مى‏كردند، بلكه ستم بر غيرعرب موجب نفرت آنها از اسلام مى‏شود.»394

يكى از مصاديق رعايت مساوات از جانب كارگزار و مدير حكومت اسلامى اين است كه بين خود و مردم از جهت بهره‏مندى تفاوتى قائل نباشد. بهترين نمونه براى اين مطلب، عبارت‏هاى پايانى خطبه دويست و نهم نهج‏البلاغه است: «... إنَّ اللهَ فَرَضَ عَلى أئمَّةِ العَدلِ أَن يُقَدّروا أنفُسَهُم بضَعَفَةِ النّاسِ»؛ خدا بر پيشوايان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند. اين جمله در جواب عاصم‏بن زياد بيان شده كه در شكايت از آن حضرت پرسيده بود: «اى اميرمؤمنان! تو در اين پوشاك زبر تن‏آزار باشى و خوراك دشوارخوار؟»

3. قاطعيت در اجراى عدالت: عثمان در زمان خلافت خود قطعه زمين‏هاى فراوانى در اختيار نزديكان خود به عنوان «تيول» قرار داده بود. وقتى حضرت به خلافت رسيدند، بدون هيچ ملاحظه خويشى و جايگاه و موقعيت سياسى عثمان، اين تيول‏ها را به مسلمانان برگرداند و فرمود: «به خدا اگر ببينم كه به مهر زنان يا بهاى كنيزكان رفته باشد، آن را بازمى‏گردانم، كه در عدالت گشايش است و آنكه عدالت را بر نتابد، ستم را سخت‏تر يابد.»395 ابن‏ميثم در شرح اين خطبه مى‏نويسد: «بدان كه اين خطبه به عزم محكم مؤكد به قسم بر رد قطايعى كه عثمان به نزديكانش داده بود، اشاره دارد. سپس با سخنش كه در عدالت گشايش است، به دريافت‏كنندگان قطايع قطعه‏هاى زمين عثمان مى‏فهماند كه به هوش باشيد عدل الهى آنها را در رد آنچه به عنوان تيول دريافت كردند، فراخواهد گرفت و با بيان وسعت عدل، به صورت كنايى مى‏خواهد بگويد كه كار عدل اقتضا دارد آن اموال و غيرآن، از همه ظلم‏ها و تجاوزها برگردد. پس بر آنها واجب است در مقتضاى اوامر الهى و عدل آن داخل شوند؛ زيرا در آن، گشايشى براى آنها خواهد بود.»396

ابن‏ميثم در ادامه علت سخت‏تر بودن ستم را براى كسى كه از عدالت گريزان است اين‏گونه بيان مى‏كند: وقتى عدل بر كسى واقع مى‏شود، او معتقد مى‏شود به اينكه آنچه شايسته گرفتن از او بود، از او گرفته شد، اما وقتى ستم بر او واقع مى‏شود، باور مى‏كند كه آنچه شايسته گرفتن از او نبود، از دستش گرفته شد و شكى نيست كه گرفتن آنچه شايسته گرفتن نيست براى نفس دشوارتر از گرفتن آن چيزى است كه شايسته گرفتن است و اين يك امر وجدانى است.397

در مكتب علوى هرچه رابطه نزديك‏تر مى‏شود، قاطعيت در اجراى عدالت افزايش مى‏يابد. نمونه روشن اين ادعا برخورد اميرمؤمنان با برادرش عقيل است.398

4. نظارت و كنترل مديران و كارگزاران حكومت: حضرت امير عليه‏السلام براى همه طبقات اجرايى، ناظرانى براى بررسى كيفيت اداى وظيفه آنها تعيين مى‏كردند و اين سلسله نظارت و بازرسى از پايين‏ترين مراحل اجرايى حكومت تا بالاترين مناصب آن، وجود داشت و بر امور ناظران ارشد نيز خود حضرت نظارت داشتند. حضرت وظايف هريك از ناظران و بازرسان را به دقت تعيين كرده بودند.

به امام عليه‏السلام خبر رسيد كه عثمان‏بن حنيف انصارى، عامل حضرت در بصره، به ميهمانى در بصره رفته بود كه بوى اشرافى‏گرى از آن به مشام مى‏رسيد. اميرمؤمنان بى‏درنگ چنين نامه‏اى به او نوشتند:

پسر حنيف به من خبر رسيده است كه مردى از جوانان بصره تو را بر خوانى خوانده است و تو بدانجا شتافته‏اى. خوردنى‏هاى نيكو برايت آورده‏اند و پى در پى كاسه‏ها پيشت نهاده، گمان نمى‏كردم تو مهمانى مردمى را بپذيرى كه نيازمندشان به جفا رانده است و بى‏نيازشان خوانده.399

حضرت پس از توصيف شكل مهمانى به نصيحت عثمان مى‏پردازند و مى‏فرمايند:

بنگر كجايى و از آن سفره چه مى‏خواهى، آنچه حلال از حرام ندانى بيرون انداز و از آنچه دانى از حلال به دست آمده دركار خود ساز. آگاه باش كه هر پيروى را پيشوايى است كه پى وى را پويد و از نور دانش او روشنى جويد. «اَلا وَ اِنَّ امامَكُم قَد اكتَفى مِن دُنياهُ بِطِمرَيه و مِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ»؛ بدان كه پيشواى شما بسنده كرده است از دنياى خود از پوشيدنى‏ها به دو جامه فرسوده و از خوردنى‏ها به دو قرصه نان.400

جالب است بدانيم كه حضرت حتى تهديدهاى پيشگيرانه نسبت به برخى كارگزاران خود اعمال مى‏كردند؛ براى نمونه، در نامه‏اى به زيادبن ابيه مى‏نويسند: «همانا به خدا سوگند مى‏خورم سوگندى راست، اگر مرا خبر رسد كه تو در فى‏ء مسلمانان اندك يا بسيار خيانت كرده‏اى، چنان بر تو سخت گيرم كه اندك‏مال مانى و درمانده به هزينه عيال و خوار و پريشان حال.»401

امام على عليه‏السلام به نظارت صرف هم اكتفا نمى‏كردند، بلكه زمينه طرح شكايت را نيز براى همه فراهم مى‏آوردند كه اگر كسى از همه جا مانده و رانده شده است به خود آن حضرت رجوع كند. آن بزرگوار در نامه شصتم نهج‏البلاغه، خطاب به گردآوران خراج و عاملان شهرها مى‏نويسند: «من در ميان سپاه جاى دارم. پس شكايت‏هايى را كه داريد به من برسانيد و آنچه از آنان به شما مى‏رسد و جز به وسيله خدا و من توانايى برطرف كردن آن را نداريد، با من در ميان گذاريد تا من به يارى خدا آن را تغيير دهم.»

5. ارتباط بسيار نزديك حاكم و زمامدار با مردم: در نخستين نامه نهج‏البلاغه، حضرت على عليه‏السلام مردم كوفه را از كار عثمان و نقش طلحه، زبير و عايشه در قتل او آگاه مى‏كنند و مى‏فرمايند:

... مردم بر عثمان خرده گرفتند. من يكى از مهاجران بودم كه بيشتر خشنود ساختن مردم را از او مى‏خواستم و كمتر سرزنشش مى‏نمودم و طلحه و زبير آسان‏ترين كارشان آن بود كه بر او بتازند و برنجانندش و ناتوانش سازند. عايشه نيز سر بر آورد و خشمى را كه از او داشت، آشكار كرد و مردمى فرصت يافتند و كار او را ساختند. پس مردم با من بيعت كردند، نه نادلخواه و نه از روى اجبار بلكه فرمانبردار و به اختيار... .

امام على عليه‏السلام با ايجاد ارتباط بسيار نزديك با مردم به سياستمدارانى كه معتقدند: مردم را نبايد در جريان واقعيت‏هاى حكومت قرار داد، ثابت كرد كه چنين سياستى باطل است؛ بلكه با بيان واقعيت‏ها براى مردم، علاقه‏مندى آنها به حكومت بيشتر مى‏شود. در نامه سى و هشتم نهج‏البلاغه، حضرت مردم مصر را از فرستادن مالك اشتر به عنوان حاكم جديد آگاه مى‏كند و برخى ويژگى‏هاى او را برمى‏شمارد و مردم را به اطاعتش فرامى‏خواند. در آن نامه آمده است:

من بنده‏اى از بندگان خدا را به سوى شما فرستادم كه روزهاى بيم نخوابد و در ساعت‏هاى ترس از دشمن روى بر نتابد. بر بدكاران، تندتر بود از آتش سوزان. او مالك پسر حارث مذحجى است. آنجا كه حق بود سخن او را بشنويد و او را فرمان بريد كه او شمشيرى از شمشيرهاى خداست. نه تيزى آن كند شود و نه ضربت آن بى‏اثر بود. اگر شما را فرمان كوچيدن دهد، كوچ كنيد و اگر گويد بايستيد بر جاى مانيد.402

موانع اجراى عدالت اجتماعى

اگر تمام زمينه‏هاى اجراى عدالت عملى نشود يا بر خلاف آن رفتار گردد، همه آنها به موانع تحقق عدالت تبديل خواهند شد. بنابراين، بخش عمده‏اى از موانع تحقق عدالت اجتماعى را بايد زمينه‏هاى تحقق‏نيافته عدالت اجتماعى دانست كه فهرست‏وار عبارت‏اند از:

1. توجه به هوا و هوس و خواهش‏هاى نفسانى؛ 2. محقق نكردن حكم درباره خود؛ 3. نداشتن جديت و تلاش؛ 4. دورى از آرامش و امنيت و دامن زدن به درگيرى و اختلاف؛ 5. نشناختن و رعايت نكردن حقوق يكديگر؛ 6. احساس مسئوليت و تعهد و دردمندى نكردن در برابر ستم؛ 7. خوددارى مردم از گفتن حرف حق و مشورت با حاكمان؛ 8. همكارى نكردن مردم با حاكم در احقاق حق؛ 9. تعيين نكردن شرح وظايف مديران حكومت؛ 10. رعايت نكردن مساوات و ايجاد فرصت‏هاى برابر بين مردم؛ 11. قاطعيت نداشتن رهبر در اجراى عدالت؛ 12. فقدان بازرسى و نظارت در مورد مديران دستگاه‏هاى دولتى؛ 13. نبود ارتباط بسيار نزديك حاكم با مردم.

بخش ديگر موانع تحقق عدالت، بحث مستقلى است كه از دو قسمت تشكيل مى‏شود: الف. موانعى كه به حكومت مربوط است؛ ب. موانعى كه به مردم مربوط است.

الف. موانع مربوط به حكومت

1. تحمل شنيدن حرف حق را نداشتن: منطق امام على عليه‏السلام در مديريت سياسى حكومت دقيقا بر مبناى پذيرش انتقادها و شنيدن حرف حق است. آن حضرت آشكارا در خطاب به مردم مى‏گويند: «... با من چنان‏كه با سركشان گويند، سخن مگوييد و چونان كه با تيزخويان كنند از من كنار مجوييد و با ظاهرآرايى آميزش مداريد، و شنيدن حق را بر من سنگين مپنداريد...؛ چه، آن كس كه شنيدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وى دشوار بود، كار به حق‏وعدالت‏كردن‏براودشوارتراست.»403

سرانجام حضرت براى اينكه به مردم اطمينان دهند از شنيدن حرف حق و مشورت به عدل، نه تنها ناراحت نمى‏شوند، بلكه از آن استقبال هم مى‏كنند، مى‏فرمايند: «فَلا تَكُّفُوا عَن مَقالَةٍ بِحقٍ أَو مَشورةٍ بِعَدلٍ»؛404 پس، از گفتن حق يا رأى زدن در عدالت باز مايستيد.

2. انحصارطلبى و امتيازجويى: تاريخ، ماجراهاى فراوانى به خاطر دارد از سقوط حكومت‏هايى كه «انحصارطلبى و ويژه‏خوارى» را مبناى حكومت خويش قرار داده بودند. سقوط سلسله قدرتمند ساسانى يكى از اين نمونه‏هاست. امام على عليه‏السلام در جاى جاى نهج‏البلاغه از اين پديده به زشتى ياد مى‏كنند. شايد صريح‏ترين عبارت آن حضرت در مخالفت با جريان انحصارگرايى، جمله معروف و هشدارگونه بخشى از نامه پنجاه و سوم باشد كه به مالك اشتر فرمودند: «بپرهيز از آنكه چيزى را به خود مخصوص دارى كه بهره همه مردم در آن يكسان است.» در كمتر از يك سطر بعد، حضرت علت پرهيز از ويژه‏خوارى را اين‏گونه بيان مى‏دارند: «چه آن را كه به ناروا ستاده باشى از چنگ تو درآرند و به زودى پرده كارها از پيش ديده‏ات بردارند و داد از تو بستانند و به ستمديده رسانند.»

در ذيل اين قسمت از نامه حضرت، محمدجواد مغنيه مى‏نويسد: «بر حاكم واجب است كه خود را آقا و سرور و مردم را برده و نوكر نبيند، بلكه براى مردم آنچه در زندگى‏شان به آن نيازمندند، (بايد) فراهم نمايد و خود و خانواده‏اش را با ضعيف‏ترين مردم، برابر بداند.»405

نمونه ديگر نامه‏اى است كه امام عليه‏السلام به سهل‏بن حنيف انصارى در توصيف كسانى كه نزد معاويه رفتند، مى‏نويسند و علت اصلى فرار آنها را بيان مى‏كنند. در بخشى از آن نامه چنين آمده است: «در گمراهى آنان و رهايى‏ات از رنج ايشان، بس بود از حق‏شان گريختن و به كورى و نادانى شتافتن. آنان مردم دنيايند، روى بدان نهاده و شتابان در پى‏اش افتاده. عدالت را شناختند و ديدند و شنيدند و به گوش كشيدند و دانستند مردم به ميزان عدالت در حق يكسان‏اند. "فَهَرَبُوا اِلى الاَثَرَةِ"؛ پس گريختند تا تنها خود را به نوايى برسانند.»406 جان كلام مولا عليه‏السلام، در بيان علت فرار عده‏اى از يارانش به سمت معاويه، جمله اخير است؛ يعنى انحصارطلبى، و به نوايى رساندن خود. آنها چون به فكر خود بودند نمى‏توانستند در حكومتى كه هرگز به خود نمى‏انديشد بلكه به فكر تمام مردم جامعه است دوام بياورند.

در شرح نهج‏البلاغه مغنيه علت فرار ياران امام به سوى معاويه، از زبان امام اين‏گونه بيان شده است: «آنها از آن جهت ما را ترك كردند كه ما در باب مردم به عدالت رفتار مى‏كرديم و (بيت‏المال) را به طور مساوى بين آنها تقسيم مى‏كرديم، به دنيا و ستم روى آوردند.»407

علت اساسى مخالف امام على عليه‏السلام با امتيازجويى و انحصارطلبى اين است كه اصولاً آنها بر هم زننده اهداف بلند حكومت اسلامى و از جمله آنها عدالت اجتماعى‏اند؛ از اين‏رو، حضرت در نامه به مالك اشتر مى‏نويسند: «نيز والى را نزديكان است و خويشاوندان كه خوى برترى جستن دارند و گردن‏فرازى كردن و در معاملت انصاف را كمتر به كار بستن... ريشه ستم اينان را با بريدن اسباب آن برآر و به هيچ‏يك از اطرافيان و خويشاوندانت زمينى را به بخشش وامگذار.»408

3. غفلت از رسيدگى به امور مهم: در نامه پنجاه و سوم اميرمؤمنان با واژه تخديرِ «اياك» حاكم و زمامدار را از بسيارى امور نهى مى‏كنند. يكى از امور نهى‏شده، غفلت از كارهاى مهم است؛ كلام حضرت چنين است: «ايّاكَ... والَّتغابى عَمَّا يُعنى بِهِ مِمّا قَد وَضَعَ للعُيُون»؛ بپرهيز از غفلت در آنچه بدان توجه بايد و در ديده‏ها نمايان است.

آن حضرت والى خود را از كدام غفلت باز مى‏دارد؟ در شرح نهج‏البلاغه مغنيه منظور از آن غفلت، چيزى است كه حاكم از آن در مقابل خدا و مردم بايد پاسخگو باشد؛ يعنى اگر حاكم هر شكايتى را از دولتى و مردم عادى دريافت كرد و آن را فهميد و رسيدگى نكرد، در برابر آن مسئول است و بايد به سبب آن مجازات و در دنيا و آخرت رسوا شود.409

ابن ابى‏الحديد در معناى «تغابى» و غفلت حاكم نوشته است: «تصوير اين (غفلت) آن است كه به امير گزارش داده شود كه فلان شخص از نزديكانش، كارهاى زشت گوناگونى را پنهانى انجام داده است (اما) او از آن غفلت نمايد يا خود را به غفلت بزند. على عليه‏السلام حاكم را از اين كار نهى كرده است.»410

در شرح منهاج‏البراعه نيز ذيل اين قسمت از نامه پنجاه و سوم آمده است: «حضرت حاكم را از غفلت و تسامح در آنچه براى او مهم و به او مرتبط است، به ويژه نظم در امور و گسترش عدل در جامعه همان‏گونه كه در چشم‏هاى مردم زشت به شمار مى‏رود نهى كرده است. پس تسامح در گرفتن حق مظلوم از ظالم، از طرف والى به نفع غير او يعنى همان ظالم خواهد بود.»411

4. پيش‏داورى گمان‏مندانه: امام على عليه‏السلام در اين‏باره مى‏فرمايد: «ليَسَ مِنَ العَدلِ القَضاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ»؛412 از عدالت نبود حكم دادن به گمان. مرحوم مغنيه بحث بسيار عالمانه‏اى در ذيل اين حكمت طرح كرده كه خواندنى است. او مى‏نويسد: وقتى از امانت فرد امينى يقين دارى، سپس براى تو درباره امين بودن او شك يا ظن حاصل شد، از انصاف و علم به دور است كه يقين قوى خود را (مبنى بر امين بودن آن شخص) نقض كنى و آن را به مجرد شك يا ظن از بين ببرى، بلكه (تنها) با يقين مثل خودش مى‏توانى اين كار را بكنى و عقل و شرع و فقها و عقلا اتفاق دارند بر اينكه چيزى كه ثبوتش يقينا حاصل شد، همواره باقى مى‏ماند تا انقطاع و زوال آن به نحو ثبوتى يقينى كامل همان وجود خودش، ثابت شود و رساترين چيزى كه در اين‏باره آمده، قول امام جعفر صادق عليه‏السلام است كه: «لايُنقض اليقين بالشَّك و لايُدخل الشك فى اليقين و لايُخلط احدهما بالاخر»؛ (هرگز) يقين با شك، نقض نشود و شك در يقين داخل نگردد و يكى از آنها با ديگرى مخلوط نشود.413

5. گوناگونى هواهاى حاكم: در نهج‏البلاغه آمده است: «اِنَّ الوالِيَ اذا اختَلَفَ هَواهُ مَنَعَهُ ذلِكَ كَثيرا مِنَ العَدلِ»؛414 چون والي را هواها گونه‏گون شود او را از بسيارى عدالت، باز دارد. از بين شارحان بزرگ نهج‏البلاغه، تنها كسى كه «اختلاف هواى والى» را دقيق معنا كرده و منظور عبارت را بهتر رسانده ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى است. او در تبيين هواهاى گوناگون والى مى‏نويسد: «حضرت وصيت كرد به اينكه وقتى هواهاى والى گوناگون شد او را از رعايت عدل بازمى‏دارد. و چيره‏ترين هواهاى پى‏درپى بر صاحبان قدرت در بين عرب، همان تعصب عربى و خودبرتربينى ذاتى آنهاست كه در جاهليت بر عرب نفوذ يافته بود. اسلام در زمان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آتش آن تعصب را خاموش كرد، سپس حكومت عرب و تمام حاكمان صاحب نفوذ بنى‏اميه دوباره آن را در تمام سرزمين‏هاى اسلامى خصوصا شام و عراق زنده كردند... در اين شرايط و فضا بود كه حضرت به رعايت تساوى در حقوق نسبت به تمام مردم امر فرمود و هشدار داد به اينكه ستم به هر شكلى اسلام را تقويت نمى‏كند. كنايه از اينكه كار بنى‏اميه در قبال غيرعرب ظلم به شمار مى‏رفت و اين ظلم باعث تقويت اسلام نمى‏شد.415

ب. موانع مربوط به مردم

1. گريز از حق و عدالت: امام على عليه‏السلام گله خود را از مردم گريزان از حق و عدالت، اين‏گونه بيان مى‏كنند: «أَظارُكُم عَلَى الحَقِّ، و أَنتُم تَنفِرون عَنهُ نُفُورَ المِعزى مِن وَعوَعَةِ الاَسَدِ...»؛416 در شناخت حق شما را مى‏پرورانم، همچون دايه مهربان، و شما از حق مى‏رميد چون بزغالگان از بانگ شير غران. هيهات كه به يارى شما تاريكى را از چهره عدالت بزدايم، و كجى را كه در حق راه يافته راست نمايم.

چنان‏كه كه ملاحظه مى‏شود، حضرت در اين عبارات، آشكارا فرار مردم از حق و عدالت را مانع دستيابى به عدالت معرفى فرمودند.

در نامه هفتاد نهج‏البلاغه، امام على عليه‏السلام بى‏خردانى را كه جذب معاويه شده بودند اين‏گونه توصيف مى‏كنند: «عدالت را شناختند... و دانستند مردم به ميزان عدالت در حق يكسان‏اند... پس گريختند.»

2. اختلاف و پراكندگى: يكى از بيمارى‏هاى سخت اجتماعى كه ريشه عدالت را مى‏خشكاند، اختلاف و پراكندگى است. از اين‏رو، رهبران آگاه و مديران هشيار، هميشه مردم را در اين امر مهم هشدار مى‏دهند. در خطبه‏هاى بيست و نهم، نود و هفتم و صد و سى و يكم به اين بيمارى خانمان‏سوز با الفاظى تقريبا مشابه اشاره مى‏شود.

در كتاب پيام اميرالمؤمنين عليه‏السلام ذيل خطبه بيست و نهم آمده است:

امام عليه‏السلام اين خطبه را در شرايط بسيار سخت و بحرانى ايراد فرموده است؛ در شرايطى كه دشمن جسور و غارتگر براى تضعيف روحيه مردم عراق، در هر گوشه و كنار به حملات ايذايى و غافلگيرانه پرداخته بود، امام عليه‏السلام، كه راه چاره را در يك حركت قوى و تهاجم همه‏جانبه مى‏ديد، به آماده‏ساختن مردم مشغول بود، ولى ناتوانى و سستى و ضعفى ـ كه به علل گوناگون بر آن گروه مسلط شده بود ـ امكان تشكيل چنين نيرويى را سلب كرده بود. امام عليه‏السلام چاره‏اى جز اين نداشت كه از آخرين حربه براى بسيج اين گروه سست‏عنصر و پر ادعاى كم‏قدرت، استفاده كند و آنان را زير ضربات شلاق ملامت قرار دهد. شايد به خود آيند و خطراتى را كه از هر سو آنها را احاطه كرده است، با چشم خود ببينند.417

در همان شرح نامبرده شده، ذيل خطبه صد و سى و يكم نوشته شده است: «امام عليه‏السلام در اينجا انگشت روى نقطه اصلى درد جامعه و جمعيت‏ها گذارده است و آن مسئله اختلاف و پراكندگى است كه سبب درگيرى‏ها و از ميان رفتن نيروها مى‏شود. تعبير به "الشّاهِدَةُ أَبدانُهُم" اشاره به حضور جسمانى آنها در اجتماع و غيبت فكرى و روحانى و بيگانگى آنان از حوادث خطيرى است كه در جامعه مى‏گذرد.»418

حضرت على عليه‏السلام، بعد از برشمردن پراكندگى و اختلاف مردم با عبارات مزبور در خطبه مذكور، مى‏فرمايد: «هَيهاتَ أَن أَطلَعَ بِكُم سَرَارَ العَدلِ، أَو اُقيمَ أعوِجاجَ الحَقِّ»؛ هيهات كه به يارى شما تاريكى را از چهره عدالت بزدايم، و كجى را كه در حق راه يافته راست نمايم.

3. ترك جهاد و ناخوشايند داشتن آن: امام عليه‏السلام در خطبه‏اى پس از توصيف جهاد، پيامدهاى ناگوارتر ترك كردن آن را چنين گوشزد مى‏كنند: «هركه جهاد را واگذارد و ناخوشايند داند، خدا جامه خوارى بر تن او پوشاند، و فوج بلا بر سرش كشاند و در زبونى و فرومايگى بماند. دل او در پرده‏هاى گمراهى نهان، و حق از او روى گردان. به خوارى محكوم و از عدالت محروم.»419

در اين بخش از خطبه، حضرت ضمن برشمردن آثار زيانبارى چون خوارى، گرفتارى، فرومايگى و گمراهى براى ترك جهاد به دو اثر تخريبى بسيار مهم اجتماعى يعنى روى‏گردانى از حق و محروم ماندن از عدالت اشاره مى‏فرمايند. در كتاب پيام اميرالمؤمنين عليه‏السلام علت محروميت از عدالت در صورت ترك جهاد چنين بيان شده است:

دليل اين معنا روشن است؛ زيرا طرفداران عدالت، غالبا در اقليت‏اند. اگر در اقليت كمّى نباشند، از نظر كيفيت و قدرت، در اقليت هستند. به همين دليل، سلطه‏گران سودپرست، تا آنجا كه به اصطلاح كاردشان ببرد، پيش مى‏روند و حقوق ملت‏هاى مظلوم را پايمال مى‏كنند و پيوسته بر مال و جاه و جلال خود مى‏افزايند. ملت‏هاى مظلوم و ستمديده، تنها در سايه جهاد مى‏توانند عدالت اجتماعى را تحقق ببخشند و از فشار ظلم و ستم آنان برهند.420

4. ضعف نفس: امام على عليه‏السلام در عبارتى كوتاه اما پرمعنى و دقيق به اين نكته اشاره مى‏فرمايند كه: «لايَمنَعُ الضَّيمَ الذَّليل»؛421 آنكه تن به خوارى داده، دفع ستم را چگونه شايد؟ اين عبارت و عبارت‏هاى قبل و بعد آن، اشاره به كسانى است كه از حضرت مى‏خواستند جنگ با طاغوت شام، معاويه، را به تأخير بيندازد. علّامه جعفرى در ذيل اين عبارت امام عليه‏السلام مى‏نويسد: «آن كس كه به ذلت تن در داده و خود را تسليم انواع ستم‏ها و تجاوزها نموده است، چگونه مى‏تواند درصدد رفع ظلم از ديگران برآيد؟»422

ستمگران جهان هرگز به افراد ذليل و ناتوان رحم نمى‏كنند و حق آنها را با ميل و رغبت به آنان تقديم نمى‏كنند. حق گرفتنى است و با كوشش و ايثار و فداكارى بايد آن را به چنگ آورد. نبايد فراموش كرد كه با زورمندان و ستمگران جز با زبان زور نمى‏توان سخن گفت. اصولاً طبيعت زندگى اين جهان چنين است كه در راه رسيدن به مقاصد عالى مادى يا معنوى موانع فراوانى وجود دارد و آن كس كه با اين موانع پيكار نكند و ضعف و سستى نشان دهد، هرگز به مقصد نخواهد رسيد.423

دستاوردهاى اجراى عدالت

الف. دستاوردهاى سياسى تحقق عدالت

1. ايجاد امنيت: بى‏شك مهم‏ترين ثمره اجراى عدالت، امنيت سياسى است. البته امنيت فرهنگى، اقتصادى، روانى و اجتماعى نيز در فضاى امنيت سياسى پديد خواهد آمد.

امام على عليه‏السلام در خطبه‏اى، يكى از فلسفه‏هاى به دست گرفتن حكومت را برقرارى امنيت معرفى مى‏فرمايند: «خدايا! تو مى‏دانى آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنياى ناچيز خواستن زيادت؛ بلكه تا بندگان ستمديده‏ات را ايمنى فراهم آيد.»424 مرحوم مغنيه در ذيل اين عبارت حضرت علاوه بر امنيت سياسى، از جمله آزادى و نترسيدن از سركشان و متجاوزان، به امنيت جانى و مالى نيز اشاره مى‏كند.425

نكته بسيار مهم اين است كه از يك طرف «امنيت» زمينه‏ساز «عدالت» است و عدالت نتيجه و دستاورد آن، و از طرف ديگر، «عدالت» زمينه‏ساز «امنيت» است و امنيت نتيجه و دستاورد آن.

2. شكست دشمن: دشمن در هر شرايطى منتظر فرصت است تا روزنه‏اى بيابد و ضربه‏اش را بزند. تحقق عدالت تمام روزنه‏هاى نفوذ دشمن را مى‏بندد و اجازه ورود به حريم خصوصى يك ملت منسجم و يكپارچه را به او نمى‏دهد. شايد با چنين رويكردى است كه امام على عليه‏السلاممى‏فرمايد: «بِالسّيرَةِ العادِلَةِ يُقهَرُ المناوِيُ»؛426 ... به عدالت كردن، دشمن از پا درآيد.

مرحوم مغنيه عبارت «بالسيرة العادلة» را «حسن السيرة» معنى كرده يعنى به جهت اخلاقىِ عدالت توجه داشته است؛427 در حالى كه صاحب منهاج البراعه در شرح اين تركيب تنها به روش اخلاقى توجه ندارد. او مى‏نويسد: «رياست و سرورى بدون داشتن دشمنانى سرسخت كه قصد براندازى و چيرگى داشته باشند نمى‏شود و قوى‏ترين وسيله در راندن مخالف همان تمسك به روش دادگرى و عدالت است كه دل‏هاى مردم را جلب و دشمن را دفع مى‏نمايد.»428

به نظر مى‏رسد رفتار غيرسياستمدارانه صرفا اخلاقى، نه تنها موجب شكست دشمن نمى‏شود بلكه مى‏تواند زمينه سوءاستفاده او را نيز فراهم آورد. مؤمنان به تأسى از پيامبر گرامى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ضمن داشتن رفتارى مهربانانه با دوستان، بر دشمنان خود سخت‏گير هستند: «أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ.» (فتح: 29)

3. اجراى احكام و حدود شرعى: در بيانى از مولاى متقيان آمده است: «و تُقامَ المُعَطَّلَةُ مِن حُدودِكَ»؛429 و حدود ضايع مانده‏ات اجرا گردد... . بايد ديد منظور از «حدود تعطيل‏شده» چيست؟ مرحوم مغنيه در اين‏باره مى‏نويسد: «حدود خداى سبحان مختص به شلاق زناكار و قطع دست دزد نيست، بلكه شامل هر ممنوعى مى‏شود و بزرگ‏ترين ممنوعات عبارت‏اند از: سيطره بر بندگان، ترويج فساد، در اختيار گرفتن اموال و مقدرات، ترساندن در امان ماندگان، در غل و زنجير كشيدن انسان‏هاى فقير و گمراه كردن افراد ساده‏لوح با نيرنگ و فريب و ادعاهاى دروغ و اتهام دروغين و بهتان به انسان‏هاى آزاده.»430

ابن ابى‏الحديد در ذيل اين قسمت از خطبه حضرت على عليه‏السلام مى‏آورد: «تا حدود الهى بر طبق آنچه شايسته آن است برپا شود و امر دين و مردم، همان‏گونه كه در روزگار پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله جارى بود، جريان يابد.»431

با اجراى عدالت، كشتى دين از امواج متلاطم و طوفانى كج‏راهه‏ها و بى‏راهه‏ها به سرعت عبور مى‏كند و به ساحل سلامت مى‏رسد تا وعده الهى در ماندگارى و برترى اسلام با عبارت نورانى «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(توبه: 33)432 محقق شود.

ب. دستاوردهاى روانى تحقق عدالت

1. خشنودى مردم: در نامه امام عليه‏السلام به مالك اشتر چند نمونه از تأكيد حضرت بر رضايت‏مندى مردم وجود دارد؛ از جمله «بايد از كارها آن را بيشتر دوست بدارى كه نه از حق بگذرد و نه فرو ماند و عدالت را فراگيرتر بود و رعيت را دلپذيرتر.» سپس علت راضى داشتن مردم را چنين بيان مى‏دارند: «ناخشنودى همگان خشنودى نزديكان را بى‏اثر گرداند و خشم نزديكان خشنودى همگان را زيانى نرساند و به هنگام فراخى زندگانى، سنگينى بار نزديكان بر والى از همه افراد رعيت بيشتر است و در روز گرفتارى يارى آنان از همه كمتر... همانا آنان كه دين را پشتيبان‏اند و موجب انبوهى مسلمانان و آماده پيكار با دشمنان، عامه مردمان‏اند. پس بايد گرايش تو به آنان باشد و ميلت به سوى ايشان... .»433 حضرت در اين بخش از نامه، خشنودى مردم را به سبب آثار و بركاتى كه براى حفظ دين و حكومت و تحمل سنگينى مصيبت‏هاى آن دارد، از راضى نگه‏داشتن عده‏اى از نزديكان مفت‏خور در حكومت بهتر مى‏داند.

2. ايجاد پيوند ميان انسان‏ها: عدالت رشته‏اى است كه قلب‏ها را به هم گره مى‏زند و زنجيرهاى عاطفى ارتباط را به هم مى‏دوزد؛ چراكه با وجود عدالت، مردم احساس مى‏كنند بين آنها تبعيض وجود ندارد و همه به يك چشم ديده مى‏شوند. اميرمؤمنان اين پيوستگى عاطفى را اين‏گونه بيان مى‏فرمايند: «بِالنَّصَفَةِ يَكثُرَُ المُواصِلُون»؛434 با داد دادن، دوستان فراوان گردند. ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى در شرح اين عبارت مى‏نويسد: «رعايت انصاف و عدل بين خود و مردم و رعايت حقوق براى صاحبان حق، مراجعه و پيوند به او را بيشتر مى‏كند.»435 شبيه چنين برداشتى را مرحوم مغنيه در شرح خود آورده است: «انصاف اين است كه در حق مردم كم نگذارى، به آدم پاك جرمى را نسبت ندهى و براى هر انسانى آنچه را براى خود لازم مى‏دانى، واجب بدارى؛ كسى كه كارش چنين باشد برادران دوستانش زياد مى‏شوند.»436

3. استوارى در بردبارى: عدالت، زمينه‏هاى بردبارى را براى شخص محكم‏تر مى‏كند و او را به ثبات حقيقى شخصيت مى‏رساند. در حكمت سى و يكم نهج‏البلاغه آمده است كه وقتى از على عليه‏السلام درباره ايمان سؤال شد ايشان ضمن برشمردن عدل به عنوان يكى از اركان چهارگانه آن، چهار شعبه براى عدل ذكر فرمودند كه شعبه چهارم آن، «در بردبارى استوار بودن» است.437 اين ويژگى در حقيقت يكى از دستاوردهاى بالاى عدالت علمى است. به اين معنا كه وقتى انسان فهم دقيق شد كه زمينه پى بردن به عمق دانش است، مى‏تواند در مرحله داورى نيكو عمل كند و همين داورى نيكو، شخص را به استواى در بردبارى مى‏كشاند.

ج. دستاوردهاى اقتصادى اجراى عدالت

1. توسعه و رفاه: با تحقق عدالت، هر نوع گشايشى ممكن است صورت بگيرد. يكى از مصاديق بارز توسعه، توسعه اقتصادى است. حضرت امير در خطبه پانزدهم نهج‏البلاغه، پس از آنكه به خداى بزرگ سوگند ياد مى‏كنند كه آنچه را عثمان به عنوان تيول به اين و آن واگذارده است به مسلمانان برمى‏گردانند حتى اگر به مهر زنان يا بهاى كنيزكان رفته باشد، علت اين اقدام را با اين عبارت بيان مى‏فرمايند: «فَانَّ فِى العَدلِ سَعَةً»؛ كه در عدالت گشايش است. يعنى در عدالت اين گنجايش وجود دارد كه توسعه ايجاد كند و اصولاً برگرداندن اموال مسلمانان به بيت‏المال در يك ظرفى بايد محقق شود كه آن ظرف، عدالت است. صاحب منهاج البراعه ذيل خطبه پانزده و عبارت بالا، مى‏نويسد: «وجوب برگرندان قطايعى كه عثمان به خويشاوندان خود بخشيده بود به مقتضاى عدالت است و در آن براى مردم توسعه و گشايشى است؛ زيرا به وسيله آن، امورشان نظام و قوام پيدا مى‏كند و اگر آن عدل نباشد، نظام مختل مى‏شود و قوام حكومت از بين مى‏رود.»438

2. اصلاح و آبادانى شهرها: يكى از اهداف حكومت اسلامى، اصلاح و آبادانى شهرهاست؛ همان چيزى كه اميرمؤمنان عليه‏السلام در آغاز نامه به مالك اشتر از آن با اين عبارت ياد كرده‏اند: «و عِمارَةَ بِلادِها.» در همان نامه حضرت بار ديگر از آبادانى شهرها ياد مى‏كنند؛ آنجا كه به مأموران خراج‏گير، دستورهاى لازم را براى گرفتن خراج مى‏دهند و مى‏نويسند: «آنچه بدان بار آنان را سبك گردانى بر تو گران نيايد، چه، آن اندوخته‏اى بود كه به تو بازش دهند، با آبادانى كه در شهرهايت كنند و آرايشى كه به ولايت‏ها دهند.»

حضرت در اين عبارت‏ها، عدالت در گرفتن خراج از مردم را به عنوان سرمايه‏اى از رضايت درونى آنها جهت آبادانى و زيباساى فضاى شهرها توصيف فرمودند.

امام على عليه‏السلام در كلامى ديگر مبنا و هدف پذيرش خلافت را «اصلاح شهرها» ياد كرده‏اند: «و اصلاح را در شهرهايت ظاهر گردانيم.»439 حضرت امير عليه‏السلام در كنار «اصلاح بلاد»، «اصلاح مردم» را نيز طرح مى‏كنند، گويا بين اين دو رابطه‏اى تنگاتنگ وجود دارد. يكى از نويسندگان درباره ارتباط بين اين دو اصلاح مى‏نويسد: «بين اين دو ارتباط محكمى است؛ زيرا بدون اصلاح عباد، آبادانى بلاد ممكن نمى‏گردد و بدون آبادانى كشور مردم اصلاح نپذيرند. اين دو در يك دايره بسته قرار دارند. جامعه بيمار توانايى توليد (آبادانى) ندارد. در حالى كه جامعه سالم كه بر مشكلات غلبه مى‏كند و موانع را از سر راه برمى‏دارد، جامعه‏اى است كه مى‏تواند خوراك، پوشاك و نيازهاى خود را از دل زمين بيرون كشد.»440

3. كمك به ستمديده: از محورى‏ترين عوامل پذيرش خلافت مولاى متقيان عليه‏السلام، به يارى شتافتن ستمديده است. حضرت در اين‏باره قسم ياد مى‏كنند: «به خدايى كه دانه را كفيد (شكافت) و جان را آفريد، اگر اين بيعت‏كنندگان نبودند و ياران، حجت بر من تمام نمى‏نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمكار شكمباره را برنتابند و به يارى گرسنگان ستمديده بشتابند، رشته اين كار از دست مى‏گذاشتم و پايانش را چون آغازش مى‏انگاشتم و چون گذشته خود را به كنارى مى‏داشتم.»441

حضرت در بيانى ديگر در خطبه سى و هفتم فرموده‏اند: «الذَّليلُ عِندى عزيزٌ حَتّى آخُذَ الحَقَّ لَهُ والقَويُّ عِندي ضَعيفٌ حتى آخُذَ الحَقَّ مِنهُ»؛ خوار نزد من گران مقدار تا هنگامى كه حق او را بدو برگردانم و نيرومند خوار تا آن‏گاه كه حق را از او باز ستانم. علّامه جعفرى در ذيل اين بخش از خطبه، با طرح كردن سؤالاتى انسان را به تأمّل وامى‏دارند: «آيا من مى‏توانم به عنوان يك انسان آگاه و مطلع از ناتوانى كه اقويا حق او را طعمه خود ساخته‏اند، بنشينم و دست روى دست بگذارم و بگويم: به من چه؟ آيا اين آگاهى مادامى كه اقدام به گرفتن حق آن ناتوان ننموده‏ام، زندگى مرا از معناى اصلى خود ساقط نخواهد كرد؟ اگر من كه از اصل تعهد برين درباره انسان‏ها اطلاع دارم، اقدام به ايفاى چنين تعهد نكنم، مى‏توانم خود را انسان مسلم بنامم؟»442

اميرمؤمنان عليه‏السلام در جايى ديگر از مى‏خواهند تا در گرفتن حق مظلوم از ظالم به او يارى كنند: «... اى مردم! مرا بر كار خود يار باشيد و فرمانم پذيرفتار. به خدا سوگند كه داد ستمديده را از آنكه بر او ستم كرده بستانم و مهار ستمكار را بگيرم و به ناخواه‏اوتابه‏آبشخور حق كشانم.»443

د. دستاوردهاى حقوقى اجراى عدالت

حضرت على عليه‏السلام در خطبه دويست و شانزدهم با تأكيد بر رعايت كليه حقوق انسان‏ها، به اين حقوق متقابل، عنايت ويژه‏اى نشان مى‏دهند و هفت دستاورد را براى رعايت اين حقوق برمى‏شمارند:

1. عزتمندى حق در جامعه؛

2. پديدارى راه‏هاى دين؛

3. برقرارى نشانه‏هاى عدالت؛

4. پايدارى سنت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؛

5. اصلاح روزگار؛

6. اميدوارى مردم در تداوم حكومت؛

7. نااميدى دشمن در دستيابى به آرزوهايش.

اين دستاوردها در حقيقت اهداف اصلى تشكيل حكومت اسلامى به شمار مى‏روند.

نتيجه‏گيرى

تحقق عدالت اجتماعى كه دغدغه هميشگى بشر بوده است، پيش‏نيازهايى دارد. وقتى اين پيش‏نيازها از كتب معتبر و مقدسى چون نهج‏البلاغه كه تراوش انديشه‏هاى حكيمانه مولاى متقيان على عليه‏السلام است، به دست مى‏آيد، هم اعتبار مى‏يابد و هم در كانون توجه و دقت قرار مى‏گيرد.

با مراجعه به نهج‏البلاغه، دو پيش‏نياز كلى براى تحقق عدالت اجتماعى ديده مى‏شود كه هريك از آنها شاخ و برگ‏هايى دارد. از اين‏رو در تحقيق حاضر با عنوان‏هاى «زمينه‏ها» و «موانع» ياد شده است كه يكى ناظر به جهت ايجابى عدالت اجتماعى است و ديگرى ناظر به جهت سلبى آن؛ يكى «بودش» براى تحقق عدالت اجتماعى ضرورى است و ديگرى «نبودش». عواملى چون ترك خواسته‏هاى نفس، جديت و تلاش، حفظ وحدت و آرامش جامعه، رعايت حقوق يكديگر، احساس مسئوليت در برابر ستم، گفتن حرف حق، قاطعيت در اجراى عدالت و... وجه ايجابى اجراى عدالت اجتماعى را تأمين مى‏كنند و عواملى چون انحصارطلبى و امتيازجويى، غفلت از رسيدگى به امور مردم، گريز از حق و عدالت و اختلاف و پراكندگى و... وجه سلبى آن را.

پس از استقرار عدالت اجتماعى در جامعه، مى‏توان در ابعاد گوناگون سياسى، روانى، اقتصادى و حقوقى، شاهد آثار و بركات فراوانى بود؛ آثارى چون ايجاد امنيت، شكست دشمن، اجراى احكام و حدود شرعى، خشنودى مردم، توسعه و رفاه، اصلاح و آبادانى شهرها، عزتمندى حق در جامعه، اميدوارى مردم و نااميدى دشمن.

براى تحقق عينى عدالت اجتماعى در نظام جمهورى اسلامى ايران، مراجعه مسئولان به نهج‏البلاغه به عنوان يك متن معتبر دينى، ضرورى است.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه سيدجعفر شهيدى، چ نوزدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1372.

ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، ط. الثانية، بيروت، دار احياء التراث‏العربى، 1387ق.

ـ احمدى، على‏اصغر، بررسى ابعاد مختلف عدالت اجتماعى در نهج‏البلاغه؛ حقوقى، سياسى و اقتصادى، پايان‏نامه كارشناسى ارشد، قم، دانشگاه قم، دانشكده الهيات، 1388.

ـ اخوان كاظمى، بهرام، عدالت در انديشه‏هاى سياسى اسلام، قم، بوستان كتاب، 1382.

ـ بحرانى، ميثم‏بن على‏بن ميثم، شرح نهج‏البلاغه، بيروت، مؤسسة فقه الشيعه، بى‏تا.

ـ جعفرى، محمدتقى، ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1363.

ـ جوادى آملى، عبداللّه، ولايت فقيه؛ ولايت فقاهت و عدالت، چ هفتم، قم، اسراء، 1387.

ـ حائرى، محسن، انديشه‏هاى اقتصادى در نهج‏البلاغه، چ دوم، تهران، بنياد نهج‏البلاغه، 1386.

ـ خامنه‏اى، سيدعلى، «امام على عليه‏السلام الگوى مديريت براى جامعه دينى»، انديشه حوزه، ش 4و5، بهمن و اسفند 1380، فروردين و ارديبهشت 1381.

ـ دانشنامه امام على عليه‏السلام، زيرنظر على‏اكبر صادقى رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى، 1380.

ـ دهخدا، على‏اكبر، لغت‏نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، 1373.

ـ روسو، ژان ژاك، قرارداد اجتماعى، ترجمه عنايت‏اللّه شكيباپور، تهران، بنگاه مطبوعاتى فرخى، 1345.

ـ كاتوزيان، ناصر، فلسفه حقوق، چ دوم، تهران، شركت سهامى انتشار، 1380.

ـ مغنيه، محمدجواد، فى ظلال نهج‏البلاغه، بيروت، دارالعلم للملايين، 1973م.

ـ مكارم شيرازى، ناصر، پيام اميرالمؤمنين عليه‏السلام، چ سوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1379.

ـ منتسكيو، روح‏القوانين، ترجمه على‏اكبر مهتدى، چ هفتم، تهران، اميركبير، 1362.

ـ هاشمى خوئى، ميرزاحبيب‏اللّه، منهاج البراعة فى شرح نهج‏البلاغه، تصحيح سيدابراهيم ميانجى، چ چهارم، طهران، المكتبة الاسلامية، بى‏تا.

\* كارشناس ارشد كلام شيعى دانشگاه قم. دريافت: 10/2/90 ـ پذيرش: 11/9/90.

ahmadi.ali266@gmail.com

369ـ براى اطلاع بيشتر از معانى گوناگون عدالت و عدالت اجتماعى، ر.ك: بهرام اخوان‏كاظمى، عدالت در انديشه‏هاى سياسى اسلام، ص

31ـ34؛ على‏اكبر دهخدا، لغت‏نامه، ج 9، ذيل واژه «العدل»؛ على‏اصغر احمدى، بررسى ابعاد مختلف عدالت اجتماعى در نهج‏البلاغه حقوقى، سياسى و اقتصادى، ص 19.

370ـ براى اطلاعات كامل درباره پيشينه تاريخى بحث عدالت اجتماعى از گذشته تا حال، ر. ك: على‏اصغر احمدى، همان، ص 5ـ8.

371ـ نهج‏البلاغه، ترجمه سيدجعفر شهيدى، خ 87.

372ـ محمدتقى جعفرى، ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، ج 14، ص 111ـ112.

373ـ همان.

374ـ على‏بن ميثم بحرانى، شرح نهج‏البلاغه، ج 2، ص 295.

375ـ همان، ص 29ـ296.

376ـ نهج‏البلاغه، خ 137.

377ـ محمدتقى جعفرى، همان، ج 6، ص 194.

378ـ حُلوان شهركى بوده است بر ساحل چپ رودخانه حلوان در جنوب سرپل ذهاب. نهج‏البلاغه، ص 531

379ـ همان، نامه 59.

380ـ همان، نامه 58.

381ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، ج 7، ص 142.

382ـ محمدهادى معرفت، حقوق متقابل مردم و حكومت، در: دانشنامه امام على عليه‏السلام، زيرنظر على‏اكبر صادقى رشاد، ج 5، ص 187.

383ـ ناصر كاتوزيان، فلسفه حقوق، ج 1، ص 628.

384ـ سيدعلى خامنه‏اى، «امام على عليه‏السلام الگوى مديريت براى جامعه دينى»، انديشه حوزه، ش 4و5، ص 10.

385ـ عبداللّه جوادى آملى، ولايت فقيه؛ ولايت فقاهت و عدالت، ص 295.

386ـ نهج‏البلاغه، خ 27.

387ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 11، ص 106.

388ـ ابن‏ميثم بحرانى، همان، ج 5، ص 402ـ404.

389ـ نهج‏البلاغه، حكمت 321.

390ـ ژان ژاك روسو، قرارداد اجتماعى، ترجمه عنايت‏اللّه شكيباپور، ص 97.

391ـ نهج‏البلاغه، خ 136.

392ـ منتسكيو، روح‏القوانين، ترجمه على‏اكبر مهتدى، ص 235.

393ـ نهج‏البلاغه، نامه 53.

394ـ ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، منهاج‏البراعة فى شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدباقر كمره‏اى، تصحيح ابراهيم ميانجى، ج 20، ص 347.

395ـ نهج‏البلاغه، خ 15.

396ـ ر.ك: ابن‏ميثم بحرانى، همان، ج 1، ص 295.

397ـ همان.

398ـ ر.ك: نهج‏البلاغه، خ 224.

399ـ همان، نامه 45.

400ـ همان.

401ـ ر.ك: همان، نامه 20.

402ـ ر.ك: همان، نامه 62.

403ـ نهج‏البلاغه، خ 216.

404ـ همان.

405ـ محمدجواد مغنيه، فى ضلال نهج‏البلاغه، ج 4، ص 120.

406ـ نهج‏البلاغه، نامه 70.

407ـ محمجواد مغنيه، همان، ج 4، ص 187.

408ـ نهج‏البلاغه، نامه 53.

409ـ ر.ك: محمدجواد مغنيه، همان، ج 4، ص 120.

410ـ ر.ك: ابن ابى‏الحديد، همان، ج 17، ص 116.

411ـ ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، همان، ج 20، ص 317.

412ـ نهج‏البلاغه، حكمت 220.

413ـ محمدجواد مغنيه، همان، ج 4، ص 349.

414ـ نهج‏البلاغه، نامه 59.

415ـ ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، همان، ج 20، ص 347.

416ـ نهج‏البلاغه، خ 131.

417ـ ناصر مكارم شيرازى، پيام اميرالمؤمنين عليه‏السلام، ج 2، ص 206.

418ـ همان، ج 5، ص 414.

419ـ نهج‏البلاغه، خ 27.

420ـ ناصر مكارم شيرازى، همان، ج 2، ص 141.

421ـ نهج‏البلاغه، خ 29.

422ـ محمدتقى جعفرى، همان، ج 6، ص 196.

423ـ ر.ك: ناصر مكارم شيرازى، همان، ج 2، ص 214.

424ـ نهج‏البلاغه، خ 131.

425ـ ر.ك: محمدجواد مغنيه، همان، ج 2، ص 270.

426ـ نهج‏البلاغه، حكمت 224.

427ـ ر.ك: محمدجواد مغنيه، همان، ج 5، ص 351.

428ـ ر.ك: ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، همان، ج 21، ص 293.

429ـ نهج‏البلاغه، خ 131.

430ـ ر.ك: محمدجواد مغنيه، همان، ج 4، ص 351.

431ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 8، ص 264.

432ـ نيز، ر.ك: فتح: 28؛ صف: 9.

433ـ ر.ك: نهج‏البلاغه، نامه 53، ص 327 و 333ـ334.

434ـ همان، حكمت 224.

435ـ ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، همان، ج 21، ص 293.

436ـ محمدجواد مغنيه، همان، ج 4، ص 351.

437ـ ر.ك: نهج‏البلاغه، ذيل حكمت 31.

438ـ ميرزا حبيب‏اللّه هاشمى خوئى، همان، ج 3، ص 214.

439ـ نهج‏البلاغه، خ 131.

440ـ محسن حائرى، انديشه‏هاى اقتصادى در نهج‏البلاغه، ص 69.

441ـ نهج‏البلاغه، خ 3.

442ـ محمدتقى جعفرى، همان، ج 9، ص 173.

443ـ نهج‏البلاغه، خ 137.